

نامه حاج زین العابدین شیروانی به مولوی کرمان

دکتر محمد ابراهیم ایرج پور

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور
Irajpour20@yahoo.com

در شماره پیشین گزارش میراث مقاله‌ای با نام « این سلاسل که توداری همه را حیران ساخت » به چاپ رسید و در ضمن آن اشکالات و اشتباهات مقاله‌ای به قلم آقای حسین نصیر باغبان با عنوان « زندگی نامه خودنوشت حاج زین العابدین شیروانی به همراه یک مراسله و کرسی نامه سلسله نعمت اللهیه » نمایانده شد. ضمن آن مقاله اشاره کردیم که آقای نصیر باغبان مدعی شده بودند سه متن را برای نخستین بار تصحیح و به چاپ رسانده‌اند که از آن میان دو رساله پیش‌تر به کرات به چاپ رسیده بود و تنها یک نامه از مرحوم حاج زین العابدین شیروانی به مولوی کرمان برای نخستین بار به چاپ رسیده است. متأسفانه بدخوانی‌ها و اشکالات تاریخی زیادی در این نامه دیده می‌شد که در مقاله پیشین گزارش میراث نشان داده شد ولی از آن گذشته صفحات نامه در تجلید و صحافی کتابخانه ملی هم به اشتباه و جابه‌جا قرار گرفته بود و نه تنها مسئولان نسخ خطی کتابخانه ملی بلکه مصحح محترم آن نامه نیز این موضوع را دریافته بودند و از این رو نامه چاپ شده در ضمن مقاله آقای نصیر باغبان، آنچنان گسیختگی متن و از هم پاشیدگی مطالب دارد که قابل مطالعه و استفاده پژوهشگران نمی‌توانست باشد. از این رو پس از رعایت تقدیم و تأخیر صفحات این نامه، برطرف کردن اشکالات و اشتباهات نامه چاپ شده و افزودن توضیحاتی لازم، این نامه برای چاپ به نشریه گزارش میراث تقدیم گردید.

این نامه به قلم حاج زین العابدین شیروانی، در واقع شرح

اعتراض و شکوائیه‌ای است از مولوی کرمان که موجبات نفی بلد حاجی را از کرمان فراهم آورده بود. حاجی شیروانی ضمن نامه از دیگر مذهب‌یون سرشناس و به‌ویژه حاکم کرمان که در این ستم بر او مشارکت داشته‌اند، به تعریض و کنایه یاد می‌کند.

پیش‌تر سه بار زندگی‌نامه خودنوشت حاجی شیروانی در سه اثر وی: ریاض السیاحه (ص ۱۳۳)، حدائق السیاحه (ص ۲۷۵) و بستان السیاحه (ج ۲، ص ۹۷۵) به چاپ رسیده بود و چهارمین بار نیز به تصحیح آقای حسین نصیر باغبان در شماره ۵۲ آینه میراث چاپ شد. علاوه بر این آثار در باب حاجی شیروانی، زندگی‌نامه دیگری نیز در دست است با نام دلیل السالکین که به قلم رضا قلی خان هدایت در سال ۱۲۳۷ ق به رشته تحریر آمده است. این اثر به تصحیح نگارنده در شماره چهارم میراث بهارستان (صص ۱۰۳۹ - ۹۶۱) به چاپ رسید. در آنجا به تفصیل می‌خوانیم که حاجی شیروانی پس از سیاحت‌های بسیار به ایران باز می‌گردد و در تهران اقامت می‌کند. کسانی از دربار و از میان شاهزادگان قاجاری به او و منش عرفانش متمایل می‌شوند. حاسدان این موضوع را به گوش فتحعلی شاه می‌رسانند و او که همواره برای کسب مشروعیت بیشتر، روابط خود را با علما و فقها مستحکم می‌کرد، به طرد و تنبیه متصوفه و عارفان همت می‌گماشت. فتحعلی شاه حاجی شیروانی را احضار کرد و با او به گفتگو پرداخت. در بستان السیاحه مختصراً در شرح این دیدار چنین آمده است:

در سنه هزار و دویست و سی هجری آن شهریار دو بار راقم را احضار نمود و بعد از تقریر بعضی کلمات آن شهریار فرمود در مملکت ما طوایف امم در مهد امن و امان آسوده و در بستر راحت و فراغت غنوده‌اند مگر درویشان و فرقه صوفیان. تو از مقام درویشی بیرون آی و در منزل مرحمت و ظل حمایت ما بیاسای و چون ما را با صوفیان صفایی و از درویشان طلب دعایی نیست لهذا عامه رعایا و کافه برآیا دشمن درویشان و عدو صوفیاند و بر تو اذیت خواهند نمود. الحق آنچنان شد که آن شهریار فرموده بود « (ج ۲، ۱۲۸۴). در دلیل السالکین نیز این واقعه و مناظره با جزئیات بیشتر نقل شده است. (هدایت، ۱۳۹۱، ۹۸۰).

فتحعلی‌شاه بود، آسیه خانم مادر او بود که بعداً به ازدواج فتحعلی‌شاه درآمد و بنابراین فتحعلی‌شاه پدرخوانده ابراهیم‌خان هم حساب می‌شد، بعداً نواب متعالیه معروف به «خانم خانمها» دختر فتحعلی‌شاه و خواهر حسینعلی میرزا فرمانفرما را نیز گرفت و بنابراین داماد او هم شد. او یکی از دختران فتحعلی‌شاه را برای پسرش رستم‌خان گرفت و بنابراین پدر داماد شاه هم بود. قاجاریه، ابراهیم‌خان را «خان عمو» خطاب می‌کردند. (باستانی پاریزی، «اشاره ای به گرفتاری های قایم مقام در کرمان و یزد»، ۱۳۵۳، ص ۱۳۸).

ابراهیم‌خان حاکم مقتدری بود و در عمران و آبادانی کرمان بسیار کوشید ولی اصولاً میانه خوبی با متصوفه و اهل عرفان نداشت، چنان که در بستان السیاحه در ذیل احوال محمد کهنانی مشهور به هدایت‌علیشاه که آن هم با وجود پاک‌طینتی و بی‌گناهی به بلیه نفی بلد و آزار ابراهیم‌خان دچار شده بود، آمده است:

هرچند آن جناب پیغام نمود که گناه من چیست و موجب اخراج من کدام معصیت است؟ ابراهیم‌خان در جواب گفته بود که در حسن ذات و محامد صفات ایشان مرا حرفی نیست اما ما را به درویشان صفائی و از ایشان طلب دعائی نیست. اگر فرضاً حضرت خاتم الانبیاء (ص) آمده به من فرماید که فرقه صوفیه مردمان نیک‌نهاد و صاف‌اعتقادند، من بر آن حضرت اعتراض خواهم نمود و کلام آن حضرت را منکر خواهم بود (ج ۲، ص ۱۴۶۲).

در سطر نخست این نامه «مولوی کرمان» مخاطب قرار گرفته است و اگر کسی به رجال و معاریف قاجاری آشنایی داشته باشد، بی‌مقدمه در ذهنش نام محمدتقی کرمانی ملقب به مظفر‌علیشاه متبادر می‌شود، که از عرفای بسیار نامدار کرمان بوده است. شباهت‌های بسیار او به مولانا باعث شده تا به وی لقب مولوی کرمانی بدهند. محمدتقی کرمانی عالم برجسته، شاعر توانمند و طیب حاذق کرمانی بوده که به واسطه دلباختگی بر عارفی بی‌سواد و دلسوخته به نام مشتاق‌علیشاه اصفهانی ترک درس و بحث می‌کند و همچون مولانا که دیوان شمس را به یاد محبوب خود نام‌گذاری کرد، محمدتقی کرمانی نیز دیوانش را مشتاقیه نام نهاد. (برای اطلاع بیشتر از شرح احوال او ر.ک: باستانی پاریزی، ۱۳۶۷: ۱۸۷ به بعد؛ مقصود، ۱۳۷۰: ۳۵۳-۳۵۸؛ اسفندیار، ۱۳۷۹: ۶۳-۸۷).

پس از این مناظره و حکم نفی بلد از سوی فتحعلی‌شاه به عنوان پادشاه کشور تقریباً تا بیست سال حاجی شیروانی با خانه به دوشی و دربه‌دروی و طرد و نفی بلد در شهرهای مختلف مواجه بود. شرح ناگواری‌ها و مشقات بسیاری که حاجی شیروانی متحمل شده و ماجراهای نفی بلد وی از شیراز، کرمان، قمشه و اصفهان در خلال بستان السیاحه و دیگر آثارش دیده می‌شود. طبیعتاً حکام محلی اگر خود نیز موافق این کار نبودند، سر از رای شاه کشور نمی‌پچیدند و از اقامت حاجی در شهر خود به هر بهانه ممانعت می‌کردند.

حاجی شیروانی به ماجرای تبعید و نفی بلد خود از کرمان تنها در حدائق السیاحه اشاره کرده است و در این باره می‌نویسد:

... بعد از چندگاه به کرمان رفته در آن دیار به صحبت جمعی از عرفا و ارباب صدق و صفا رسیدم و به زیارت قطب‌العرفا شاه نعمت‌الله ولی مؤفق گردیدم، حاکم کرمان ابراهیم‌خان سخت مردی ستمگر بود و در شیوه ظلم، گوی مسابقت از ستمگران می‌ربود و بر این فقیر ستمی فاحش کرده، آزوده ساخت و فقیر لوی عزیمت به صوب شیراز افراخت، تا آن که در سنه هزار و دویست و سی و شش هجری تاهل اختیار نمود. (ص ۲۷۷)

نکته قابل ذکر اینکه حدائق السیاحه به سال ۱۲۴۲ق تألیف شده و تنها اثری است که حاجی در آن به نفی بلد خود از کرمان اشاره می‌کند، با آنکه ریاض السیاحه دیگر اثر او پیش از آن به سال ۱۲۳۷ق نگاشته شده و یا دلیل السالکین هدایت هم در همین سال ۱۲۳۷ق تاریخ ترقیمه دارد، ولی به این موضوع اشاراتی ندارند.

به هر روی چون حاجی شیروانی پس از کرمان به شیراز رفته و در سال ۱۲۳۶ق تاهل اختیار می‌کند، به نظر می‌آید غایله کرمان و نفی بلد وی از این شهر در سال ۱۲۳۵ق و به تصریح متن نامه در زمستان آن سال باشد. در آن روزگار و از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ق طی بیست و دو سال، ابراهیم‌خان بن مهدی قلیخان قاجار و مشهور به ظهیر الدوله بالاستقلال بر کرمان و بخشی از سیستان حکومت کرد. وی با فتحعلی‌شاه روابطی بسیار نزدیک و در هم تنیده داشت. مرحوم باستانی پاریزی در این باب می‌نویسد:

ابراهیم‌خان پسر برادر آقا محمدخان و پسر عم

اما با مطالعه نامه می توان دریافت که این مولوی کرمان منظور ملاباشی زمان ابراهیم خان ظهیر الدوله است. حاجی شیروانی در ضمن این نامه به جز ابراهیم خان از سه نفر دیگر که در رنجش و تبعید وی همداستان بوده اند به تعریض و کنایه نام می برد: محمد حسین خان، آخوند ملا عباس و شیخ نعمت الله. پس از غور و بررسی بسیار در کتب و منابع کرمان در آن ایام و پرس و جو از مطلعین آن خطه تنها یک تن از میان این سه شناخته شد. شیخ نعمت الله بحرینی وی از علمای بحرین بود که در سال ۱۲۱۷ قمری و در پی بروز فتنه وهابی ها از بحرین هجرت نمود و در کرمان اقامت گزید، وی تا زمان فوت (۱۲۵۰) نیز امام جمعه کرمان بود. (نیک پور، ۱۳۸۳: ۱۲).

اینک متن نامه حاجی شیروانی به مولوی کرمان که تنها نسخه آن در کتابخانه ملی با شماره ۷۱۸۰ محفوظ است.

صورت مراسله ای است که جناب قطب العارفین حاج زین العابدین الشهیر به مست علیشاه هنگامی که ابراهیم به سعایت ملا باشی خود حکم به اخراج این بزرگوار فرموده بود، به او مرقوم فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين. اما بعد، از بنده فقیر بر رأی مولوی کرمان معلوم باد، در شهر مسموع شد که مولوی عزم نموده، حقیر را نفی نماید. این خبر در نظر احقر مانند اضغاث احلام آمد، زیرا که منفی و یا مفنی مملکت یا مخرب شریعت - نعوذ بالله من سخط الله - به خاطر رسید که مولوی را اگر عقل معاد نیست، عقل معاش خواهد بود. بر این امر شنیع و ظلم فاحش ارتکاب نخواهد نمود و خویشتن را بدنام انام نکند و مزخرفات ارباب حسد «فی جیدها جبل من مسد» [مسد/۵] نشنود. و در این اوان در قریه ماهان بودم که داروغه والی کرمان رسید و مضمون «لاتدخلوا [بیوتا] غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا» [نور/۲۷] به جا آورده، فرمان نفی حقیر را زبانی رسانید و فقیر نیز آیه کریمه «الذین اذا أصابتهم مصیبة قالوا اننا لله و اننا الیه راجعون» [بقره/۱۵۶] خواندم و امتثال فرمان نمودم. گفتند: باعث این امر شنیع و فعل قبیح مولوی شده.

۱ نسخه: اضغاث و احلام.
۲ نسخه: خواطر.

گفتم: هذا شیء عجیب. گفتند: محل تعجب تو از چیست. گفتم: این فعل مرد گمراه است. مولوی بر مسند شرع انور نشسته و ابواب جور و ستم بر روی متقلبان بسته، امت احمد مختار و شیعه حیدر کزار خلاف ما انزل الله نماید و خود را از زمره «ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون» [مائده/۴۵] نسازد و به غیر حق آزار بر مؤمنین نرساند و خویشتن را از فرقه «والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و اثمًا مبیناً» [احزاب/۵۸] نگرداند. گفتند: مولوی ترا از جمله مؤمنین نمی شمارد و بر جدول ایمان تو نقطه صفر نمی گذارد. گفتم: قسطاس شرع انور، عقل عدالت گستر است. حاکم شریعت غرّا کسی دانا باید تا آن که از عهده امور کافه ناس برآید. بنده احقر در مدت بیست و شش سال اقالیم سبعة گردیدم و زیاده از پانصد کس از صاحبان مذهب دیده ام و با اکثر ایشان مصاحبت نموده ام و طریق مجالست و معاشرت پیموده ام و کتب اربعه سماوی را خوانده ام و از مذهب اربعه آگاهم و از مذهب مه آبادیان و مشرب یزدانیان و کیش مزدکیان و روش مانویان و دین صابئیان و آیین ختائیان و رسم هندوان و عادت خرمیانی و قانون شیطان پرستان و راه یزیدیان و قاعده دروس و مسلک اروس و یاسای چنگیزی و یوسون ایغوری اطلاع دارم و به غیر از هفتاد و سه ملت امت مرحومه، قرب صد مذهب می دانم. در هیچ دینی و ملتی بی جرم و جنایتی بر بندگان حق - جل شأنه - اذیت رسانیدن نه رواست و حال آن که اسلام فطری بنده مسلم الثبوت است و جرم حقیر ظن محض، و بر عباد الله سوءظن بردن در هیچ آیین نه سزااست. اگر مولوی به سخن قرده ای چند و خنازیر بدپسند بر این امر شنیع اقدام نموده باشد، نعوذ بالله من غضب الله تعالی.

گفتند: بنا بر عقیده تو مولوی از این جور فاحش آگاه نیست، پس والی مملکت را که مخبر ساخته و این امر فاحش بل الافحش را کدام شقی پرداخته و حال اینکه این گونه امورات به شرع انور منوط و نفی تو بر رای مولوی مربوط است. چگونه این معنی بی امر مولوی صورت بندد و چه قسم این بدنامی را والی بر خود پسندد. شردمه قلیلی گفتند: این فعل قبیح حکیم خناس میرزا رضای نسناس مرتکب گردیده. خدای تعالی شاهد حال است، نه منش می شناسم

جواب خواهید داد و به چه عذر زبان خواهید گشاد. اگر از حقیر مستفسر شوید، این آیه کریمه خواهم خواند: «یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله» [نساء/۵۴]، و الله العظیم و بالله الکریم.

یهود خیبر و هندو عنبر بر مردم بلغار و گروه تاتار این گونه ظلم نپسندند که بی جرم و جنایتی و بی تقصیر و خیانتی در این برودت هوا و موسم گل و لای بنده خدا را نفی نمایند و اخراج بلد فرمایند لعنة الله علی قوم الظالمین طرفه حالی و شگفت احوالی است که در این شهر مسلمانی نیست که سوال کند که گناه این کس چیست؟ آری «الاسلام غریب فسیعود غریبا». مسکین اباذر - رضی الله تعالی عنه - «فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» [یوسف/۱۸]، «أَشْكُوا بَنِي وَ حَزَنِي إِلَى اللَّهِ» [یوسف/۶۸]، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» [انعام/۶۲]، «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» [شعرا/۲۲۷].

حبذا بر محمد حسین خان که بر امور دنیا دانا بوده و آفرین بر شیخ نعمت الله که بر شریعت غرا عمل نموده و خوشا بر آخوند ملا عباس ترک عرب نژاد که عواقب امور را نیک پیموده، ایشان دانشمند بودند و ابواب سلوک بر خوبترین وجهی گشودند و لوای نیک ذاتی در روزگار برافراشتند و در جهان فانی نام نیک باقی گذاشتند، جزاهم الله خیراً. به خدای لم یزلی که عالم خفی و جلی است، قرب سی هزار فرسخ پیموده ام و کینه هیچ مسلمانی به دل نگرفته ام و بدگویی احدی را نکرده ام و کس را به طریق هیچ وجه نیاز زده ام. از آنجا که صفت انسانی تعظیم امر الله و شفقت بر خلق الله است، تو که مولوی کرمان هستی بر رأی فضیلت آرای عرض می کنم و استدعا می نمایم، اگر بر فعل قبیح اقدام ننموده ای و دامن خویش بر این عمل نیالوده ای، لطف فرمای و اعلام نمای و اگر مرتکب شده ای ندامت پیش آور و از کرده پشیمانی خور تا جناب اقدس الهی و روح حضرت رسالت پناهی (ص) از تو خشنود و بنده کمترین از تو خرسند گردد.

وفا و مهر نکو باشد از بیاموزی

وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند^۳

از وجهی، نه مرا می شناسد آن کودن. نمی دانم سبب عداوت آن عدو الله با فقیر از چیست، به جز شقاوت^۳ ازلی علت دیگر نیست. در السنه نزدیک و دور چنین مذکور است که آن بدبخت یک لخت فاضل است در فضول بدخواهی، عالم است در علوم گمراهی، بلی حکیم خر نوبر است.^۴ «عجلا جسدا له خوار» [طه/۸۸] آن را از آن گوساله گاو طبیعت باید پرسید که این خربت چرا کردی و آن گوسفند گرگ طینت را باید گفت که این سگیت چرا به جا آوردی.

آری، «دشمن درویش کی بود؟ غیر کلب»^۵. برخی گفتند: به موجب «الفتنة نائمة لعن الله من يقظها» این ملعنت را پسر ملا عن الله نموده، بر پدرش لعنت که به سبب او چندین هزار نفس به قتل رسید و چندین هزار دختر عذرا عذار اسیر گردید. کسی که عمّامه قوادی بر سر نهاده و ردای قلتبانی بر دوش گرفته باشد قابل تحاطب نیست. دریغا حکیم خر، حاکم بی تمییز، واعظ قلتبان، مولوی فتنه انگیز. دیگر به چه امید در این شهر توان بود. ای دریغا ای دریغا ای دریغا. اگر حاکم را تمییز بودی، خلفای ثلاثه بر این گونه ظلم و ستم جسارت ننمودی. به فحوای «یوم ندعوا کُلَّ أناس بامامهم» [اسراء/۷۱] کسی که خلاف ما انزل الله اقدام نماید، امام او که خواهد بود. والحق به مضمون «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا» [عنکبوت/۶۹] جهد نموده، هدایت یافتند و به مصدوقه «انما یخشی الله من عباده العلماء» [فاطر/۲۸]. از خشیت الهی به وادی حق شتافتند و به مصداق «ان الله یامر بالعدل و الاحسان» [نحل/۹۰] امر حق به جای آوردید و موافق «المسلم من سلم المسلمون فی یده و لسانه» شرط اسلام به انجام رسید و بر وفق «بعثت لاتمّم المکارم [اخلاق]» مراسم اخلاق بر شما ختم گردید، باید که سکنه اقالیم سبعة از شما اسلام یاد گیرند و رسوم اخلاق را از شما بپذیرند. به حکم «اکرم الضیف» عمل نمودید.

خانه آباد و رسول اکرم (ص) از شما شاد نمی دانم و در این باب حیرانم که اگر خلق روزگار از شما استفسار نمایند، چه

۳ «به جز شقاوت» دوبار نوشته شده یکبار پایان سطر و دوباره در ابتدای سطر بعد.

۴ این جمله منسوب است به میرزا ابوالقاسم سکوت که در باب ملا علی نوری به کار برده است. (ر.ک: هدایت، ۱۳۹۰: ص ۱۰۹۸).

۵ برگرفته از این بیت مثنوی است: پس عدو جان صراف است قلب دشمن درویش کی بود؟ غیر کلب (مولانا، ۱۳۶۰، دفتر ۴/ بیت ۲۶).

زین العابدین شیروانی به همراه یک مراسله و کرسی نامه سلسله نعمت اللهیه»، آینه میراث، بهار و تابستان، شماره ۵۲، صص ۲۸۳-۳۰۴.

- نیک پور، مجید، ۱۳۸۳، نام آوران علم و اجتهاد کرمان، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- هدایت، رضا قلی خان، ۱۳۹۰، پرتوستان، تصحیح محمد ابراهیم ایرج پور، میراث بهارستان، شماره ۴، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی

منت ایزدی که زبان با تقریر و خامه خوش تحریر و کلمات دلپذیر به قدر استعداد هست و به مقدار خود جزو ناری دارم که آبروی هر هوایی مذهب را به خاک مذلت بریزم و سخنان شایسته گفته، از بطلان روزگار بپرهیزم. باری! قلم برداشتم، جای صلح گذاشتم. «ذوالفقار علی در نیام، زبان سعدی در کام»^۷.

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم

که [دل] آزده شوی و نه سخن بسیار است
منتظر جوابم، مراقب خطاب «وَمَا عَلَيَّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» [عنکبوت/۱۸] ما که رفتیم تودانی دل غم پرور ما، گفتیم
والسلام علی تابع الهدی. حرّره وارس علی فی شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۷۲.

فهرست منابع:

- اسفندیار، محمود رضا، ۱۳۷۹، «مختصری در شرح احوال و آثار مرحوم مظفر علیشاه کرمانی به انضمام مراسلاتی از وی»، عرفان ایران، شماره ۴، ۶۳-۸۷.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ۱۳۶۷ ش، «با درد کشان هر که در افتاد»، آسیای هفت سنگ، نشر علم.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، ۱۳۷۹ ش، دیوان حافظ، تصحیح خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه.
- سعدی شیرازی، مصلح الدین، ۱۳۶۸ خ، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی.
- شیرازی، معصوم علی، ۱۳۸۲، طرائق الحقایق، تصحیح محمد جعفر محبوب، انتشارات سنایی.
- شیروانی، حاج زین العابدین، ۱۳۸۹، بستان السیاحه، تصحیح منیژه محمودی، انتشارات حقیقت، چاپ اول، ۳ ج.
- _____، ۱۳۴۸، حدائق السیاحه، انتشارات چاپ دانشگاه.
- _____، ۱۳۶۲، ریاض السیاحه، تصحیح حامد ربانی، انتشارات سعدی، چاپ دوم.
- مقصود، جواد، ۱۳۷۰، «مروری بر آثار مولوی کرمانی مظفر علیشاه»، کرمان در تحقیقات ایرانی، کرمان.
- منزوی، احمد، ۱۳۸۲، فهرستواره کتابهای فارسی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم.
- مولانا، جلال الدین محمد بلخی، ۱۳۶۰، مثنوی معنوی، تصحیح ر.آ. نیکلسن، انتشارات مولی.
- نصیر باغبان، حسین، ۱۳۹۲، «زندگینامه خودنوشت حاج

کتابخانه